

شریعتی، دموکراسی و نقد آن

محمد تقی فاضل‌میددی

نمی دانیم اگر دکتر شریعتی در این روزگار بود، چگونه

می‌پنداشت؟ آیا همان تفکر ایدئولوژیک خود را ادامه می‌داد و جامعه مطلوب و آرمان او همان جامعه امت و امامت بود و او آن سوپر نظام لیبیرال دموکراسی غرب با خاطر پاره‌ای از سیاست‌هایش می‌تاخت و هیچ‌گاه دموکراسی به معنای رایج، مسأله اصلی و دغدغه ذهنی او نمی‌بود؟ اصل غیر قابل انکاری که در این جا باید منظور داشت، این است که نوابی چون شریعتی فرزند زمان خویشند و تفکر و ادبیات و احساس آنان در قالب زمان خود شکوفایی می‌شود. اینان در بستر اندیشه هیچ حالت ایستایی ندارند. می‌توان گفت اگر علی شریعتی زنده می‌بود شاید شاخه فکری خود را نسبت به خیلی از مسائلی که با او بود، به نقد می‌گذاشت و از بارهای اعتقادات خود دست می‌شست، زیر او بزرگترین دردشناس زمان خود بود و همواره در پی کاهش درد آدمیان، هر کسی ممکن است در روش دردشناسی و دردزدایی خطایی داشته‌باشد و شریعتی هیچ‌گاه متکر خطای خود نمی‌بود.

در فلسفه سیاسی نظامی راجستجو می‌کرد که انسان‌ها از دید استعمار و عقربیت استبداد‌هایی سازد و می‌خواست که آدمیان بر سر نوشت خود حاکم باشند. او می‌گفت: دوره غیبت است که دوره دموکراسی است و بر خلاف نظام نبوت و امامت که از ایالات تعیین می‌شود، رهبری جامعه در اصل بر تحقیق و تشخیص و انتخاب اجماع مردم مبتنی است و قدرت حاکمیت از مردم سرچشمه می‌گیرد.

نمی‌توان گفت شریعتی با نظام دموکراتیک و حاکمیت مردم مخالف است، البته شریعتی نگاه خوشبینانه‌ای نسبت به دموکراسی و آزادی‌ای که در غرب وجود دارد، نداشته. در روزگار شریعتی جنگ‌های خانمان‌سوز آمریکا در ویتنام و سرکوب آزادی خواهان الجزایر توسط حکومت فرانسه و استعمار و استعمار غرب در آفریقای سیاه و امتالان، نگاه هر متفکری را نسبت به نظام‌های لیبیرالیستی منعی می‌کرد. نکته دیگری که بین آموزه‌های شریعتی و مفاهیم دموکراسی و آزادی تا حدودی فاصله انداخته است، تفکر جیب‌گرایانه شریعتی نسبت به مسائل اقتصادی است. اندیشه او با سوسیالیسم نزدیک‌تر است تا نظام سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و لیبیرالیسم، در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، هر روشنفکر دردمندی که درد طبیفه کارگران احساس می‌کرد و بهره‌کشی‌های سرمایه‌داران از طبقه کارگران را مشاهده می‌کرد،

طبیعی بود که به جای طرح دموکراسی و آزادی خویشی به دنبال نجات محرومان و ضعیفان جامعه باشد.

با این حال شریعتی در تقابل با دموکراسی نبود او آرزوی تحقق نظام مردم‌سالاری را در سر داشت و هیچ‌گاه حکومت‌های موروثی و استبدادی را بر آن ترجیح نمی‌داد، اما نگاه جامعه‌شناسانه او به دموکراسی چنین است:

«من دموکراسی را با آنکه مترقی‌ترین شکل حکومت می‌دانم و حتی اسلامی‌ترین شکل، ولسی در جامعه قیابلی، پسوند آن را غیر ممکن می‌دانم و معتقدم که طی یک دور و بهرین متعهد انقلابی باید جامعه متدین دموکراتیک ساخته می‌شد... (ما و اقبال، مجموعه آثار، ص ۵۸)»
در این نوع اندیشه به نگاه پست مدرنیست‌ها در نقد دموکراسی نیز نزدیک‌تر باشد یعنی جوامعی که از عقلانیت و منطق به دور بوده و مسائل‌مانند استبداد بر سر آنان سایه افکنده، بدون هیچ‌گونه فعالیت فرهنگی و سیاسی یک انقلاب، جامعه استبدادی را به سوی دموکراسی بردن، ممکن است چندان مطلوب نبینند. یعنی انتخابات و گزینش مردم به گونه‌ای باشد که دوباره جامعه را به اسم دموکراسی، در عمل به استبداد سوق دهد که این اتفاق را در بعضی از جوامع شاهد بوده‌ایم. ممکن است گفته‌شده به هر حال، عبور از استبداد به دموکراسی هزینه دارد که این سخن جای تأمل دارد. در هر صورت، دکتر شریعتی جامعه مطلوب خود را جامعه دموکراتیک می‌دانست. در جایی می‌گوید:

«در تشیع علوی، دوره غیبت است که دوره دموکراسی است و بر خلاف نبوت و امامت که از ایالات تعیین می‌شود، رهبری جامعه در عصر غیبت بر اصل تحقیق، تشخیص و انتخاب اجماع مردم مبتنی است و قدرت حاکمیت از متن مردم سرچشمه می‌گیرد.» (تشیع علوی و تشیع صفوی، مجموعه آثار، جلد ۹، ص ۲۲۴)
هر چند نمی‌توان در این چند سطر، اندیشه سیاسی شریعتی را برون‌کشید، ولی می‌توان گفت که او به دنبال حاکمیت برآمده از رأی مردم است تا حقوق مردم در آن جامعه زنده بماند، اما شریعتی به عنوان کسی که غالب مفاهیم سیاسی و حتی دینی را به گونه تقدیمی می‌کشاند، دموکراسی را نیز در نقادی خود در هانمی‌کنند و همانند فیلسوفان بزرگ غرب چون هگل، نیچه، هایدگر و کسان دیگر، دموکراسی را در قالب حکومت مطلوب و آرمانی خود نمی‌بیند. دموکراسی موجود در حکومت مطلوب و آرمانی خود نمی‌بیند و دموکراسی را در قالب فعلی خود که در دنیای غرب حاکم است می‌بیند. شریعتی به همان اندازه که اسلام موجود را به خاطر بی‌حرکتی، به نقد می‌کشاند، غرب را

نیز به خاطر عدم رعایت حقوق انسان‌ها، دستکم در جهان سوم (به امر اصلاح آن روز) مورد انتقاد قرار می‌دهد. از این رو، یک نوع غرب‌ستیزی در ادبیات شریعتی راه پیدا می‌کند. غرب‌ستیزی او به معنی دموکراسی‌ستیزی نیست، بلکه به این معناست که از دل دموکراسی ناپخته، حاکمان شایسته بیرون نمی‌آیند و زیاد اتفاق افتاده است که در جوامع دموکراتیک، حاکمان با رأی مردم انتخاب می‌شوند، اما حاکمان نامشایسته در مستبد از دل این انتخابات برکشیده می‌شوند. شاید زیباترین تقدیه دموکراسی را شریعتی کرده باشد، آنجا که می‌گوید:

«در دموکراسی و لیبیرالیسم، نظام اجتماعی غربی آزاد است که هر چه بخواهد و می‌پسندد انتخاب کند ولی همیلا عوامل فرهنگی و هنری و تبلیغاتی و سیاسی جوری را پدید می‌آورند که وی همان چیز را پسند می‌کند که برایش تعیین کرده‌اند. همان چیز یا کسی را انتخاب می‌کند که باید انتخاب شود... من رأی‌را آزادانه ابراز می‌کنم و با کمال دقت و صداقت به حساب می‌آید، اما خود این رأی را در من نصب کرده‌اند. دیکتاتوری آشکار بعد از رأی قرار دارد و دیکتاتوری مخفی پیش از آن.» (مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۷)
امروزه در برخی کشورها شاهدیم که با تبلیغات یکسویه و انحصاری کردن رسانه‌ها و درست‌دانشینان ابزارهای مالی و توزیع پول در هنگام انتخابات، توده‌های مردم با نعره یک احساسات، کسی را بر می‌گزینند که هیچ مقبولیتی نزد نخبگان جامعه ندارد. یعنی از دل آرای مردم، دولت‌هایی شکل می‌گیرد که در راه تصحیح و تخریب منافع ملت گام بر می‌دارند. البته این به معنای محکومیت و طرد دموکراسی نیست و در برابر شیوه‌های انتخاب حاکمیت، بهترین راه، دموکراسی و انتخاب آزاد است، اما باید به نقدهای وارد بر آن نیز توجه داشت. شریعتی بر این باور بود که لیبیرالیسم و دموکراسی، کلاسی وار ذاتی غرب است و در جوامعی که کلاس عقلایت رشد نیافته، شاید نتیجه‌ای ندهد. او همواره می‌گوشید فرهنگ و فکر جامعه را متحول کند. شعار مبارز گشت به خوشن «از شعارهای محوری او بود که از روح فرهنگ اقبال لاهوری گرفته بود و در نهایت می‌گفت: در یک جامعه جوان و انقلابی دموکراسی، بازی فریبده‌ای است که در آن همیشه برنده، دشمن دموکراسی است و آن چه در این بازی بازنده می‌شود انقلاب است. سرانجام این که شریعتی را مخالف دموکراسی قلمداد کردن و در نتیجه او را طرفدار حکومت استبدادی شمردن، جفای بزرگی به وی خواهد بود زیرا شریعتی خود قربانی استبداد شد.»



نمی‌توان گفت شریعتی با نظام دموکراتیک و حاکمیت مردم مخالف است، البته شریعتی نگاه خوشبینانه‌ای نسبت به دموکراسی و آزادی‌ای که در غرب وجود دارد، نداشته. در روزگار شریعتی جنگ‌های خانمان‌سوز آمریکا در ویتنام و سرکوب آزادی خواهان الجزایر توسط حکومت فرانسه و استعمار و استعمار غرب در آفریقای سیاه و امتالان آن، نگاه هر متفکری را نسبت به نظام‌های لیبیرالیستی منعی می‌کرد. نکته دیگری که بین آموزه‌های شریعتی و مفاهیم دموکراسی و آزادی تا حدودی فاصله انداخته است، تفکر جیب‌گرایانه شریعتی نسبت به مسائل اقتصادی است. اندیشه او با سوسیالیسم نزدیک‌تر است تا نظام سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و لیبیرالیسم، در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، هر روشنفکر دردمندی که درد طبیفه کارگران احساس می‌کرد و بهره‌کشی‌های سرمایه‌داران از طبقه کارگران را مشاهده می‌کرد،